

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

تنبيه چهارم: دوران امر بين جزئيت و شرطيت و مانعيت و قاطعيت

تنبيه چهارم و آخرين تنبيه در مبحث اقل و اكثر اين است كه اگر يقين داريم يك شئ اى دخیل در مأموریه است، ولی نمی دانیم آیا دخالت او در مأموریه وجودی است یا عدمی است؟ به عبارت دیگر شك داریم آیا وجود این شئ در مأموریه دخیل است یا عدمش دخیل در مأموریه است؟ به عبارت علمی شك داریم كه این شئ جزء و شرط مأموریه است یا مانع و قاطع است؟

شیخ انصاری چند مثال را مطرح می کند:

مثال اول: بر فرض وجوب نماز جمعه تعینا یا تخییرا، اختلاف شده آیا چهار به قرائت در نماز جمعه چگونه است؟ قائل داریم چهار به قرائت در نماز جمعه واجب است، در مقابل قائل دیگری داریم كه چهار به قرائت در نماز جمعه حرام است. این عملا برای انسان شك به وجود می آید كه آیا وجود این قید در مأموریه دخیل است یا نه عدمش دخیل است؟

مثال دوم: در دو ركعت آخر در نمازهای چهارركعتی، انسان مخیر است بین تسبیحات و سورۀ حمد، کسی سورۀ حمد می خواند آیا چهار به بسم الله واجب است یا نه چون دو ركعت آخر است چهار به بسم الله مبطل است و باید به اخفات خوانده شود؟ دوران امر است بین حرمت و وجوب، بین جزئیت و مانعیت.

مثال سوم: در نماز سوره می خواند شك كرد آیا سورۀ حمد را خوانده است یا نه؟ بعد از فكر كردن فهمید حمد را فراموش کرده است، وسط سوره است آیا واجب است سورۀ حمد بخواند و بعد سوره را از سر بگیرد؟ بعضی می گویند بله واجب است برگردد و از اول حمد بخواند و برخی می گویند حرام است، به دلیل فعلا کاری نداریم. در اینگونه مثالها شك دارد آیا شئ اى قید مأموریه است یا مانع و قاطع است؟

مسأله سه صورت پیدا می کند و هر صورت یک حکمی دارد.

صورت اول: مأموریه ما شخصی است نه تعدد دارد و نه افراد طولی و نه افراد عرضی دارد با این وجود شك به وجود می آید. مثال: به اندازه چهار ركعت نماز به آخر وقت، وقت باقی مانده است و یک لباس هم دارد كه آن هم نجس است، آیا باید با لباس نجس نماز بخواند یا نه باید عاریا نماز بخواند و نماز با لباس نجس باطل است؟ در این صورت موافقت قطعی كه ممكن نیست، حكمش روشن است، مخالفت قطعی هم كه حرام است كه اصلا نماز نخواند، موافقت احتمالی ممكن است، روشن است این صورت داخل می شود در دوران امر بین محذورین و در مباحث سابق در بحث اصل تخییر بحث کردیم كه حكم به تخییر می شود مخیر است یا نماز بخواند عاریا یا نماز بخواند با لباس نجس.

صورت دوم: مأموریه ما متعدد است ولی افراد طولی و عرضی ندارد، تناقض نیست، مثل روزۀ ماه رمضان، سی تا مأموریه داریم، روز اول و دوم و سوم اینها مأموریه هستند و هر روز نه افراد طولی دارد و نه افراد عرضی. مثل صورت اول می شود هر روز یک واجب شخصی است ولی متعدد است، اینجا اگر شك کردیم شئ اى دخیل در مأموریه است به نحو جزئیت یا به نحو مانعیت، اینجا مثل صورت اول است فقط یک تفاوت دارد كه اشاره می کنیم. به این معنا كه روز اول ماه رمضان شك دارد شئ اى جزء روزه است یا مانع از روزه است اینجا بدون شبهه دوران امر بین محذورین می شود، روزۀ روز اول نه افراد طولی دارد نه افراد عرضی، یا با آن شئ اتیان بشود به عنوان جزء و یا ترك شود به عنوان قاطع و مانع، موافقت قطعی با علم اجمالی ممكن نیست، مخالفت قطعی هم حرام است موافقت احتمالی ممكن است لذا مثل صورت اول می شود از این جهت و دوران بین امر بین محذورین می شود و عقل حكم به تخییر می کند.

ولی یک تفاوت با صورت اول دارد و آن تفاوت این است كه آیا تخییر بدوی است یا استمراری است؟ چون مأموریه متعدد است، به این معنا كه روز اول اگر بنا را بر قاطعیت و مانعیت گذاشت و آن شئ را نیاورد، روز دوم می تواند آن شئ را بیاورد، تخییر استمراری است یا بدوی؟ در مبحث دوران امر بین محذورین گذشت كه مشهور كما هو الحق قائلند كه تخییر بدوی است نه استمراری، چون اگر تخییر استمراری باشد مخالفت قطعی تدریجی با علم اجمالی لازم می آید كه این هم درست نیست.

صورت سوم: واجب ما افراد طولی یا عرضی دارد، مثال: در سعه وقت روز جمعه نسبت به نماز ظهر، طبق قول تخییر بین نماز ظهر و نماز جمعه، شک دارد که آیا جهر واجب است یا نه جهر حرام است و نماز را باطل می‌کند مثلاً و اخفات لازم است؟ افراد طولی هم دارد، از ظهر تا مغرب افراد طولی دارد، اینجا وضعیت گونه است؟ مشهور قائلند که اینجا موافقت قطعی ممکن است، باید احتیاط کند یکبار نماز را جهر بخواند و یکبار اخفاتاً تا وظیفه واقعی را انجام داده باشد.

شیخ انصاری در این صورت سوم از برخی عبارتهای ایشان استفاده می‌شود که ایشان در این صورت گویا احتیاط را لازم نمی‌دانند و این صورت سوم را در مبحث اقل و اکثر ارتباطی داخل می‌کنند و برائت از قیدیت و مانعیت را جاری می‌دانند، به این معنا که اینگونه تصویر شود ساعت ۱۲ که می‌خواهد نماز ظهر یا جمعه بخواند، الان که می‌خواهد این نماز را اتیان کند ممکن نیست این نماز را هم جهر بخواند و هم اخفات، شک پیدا می‌کند آیا نماز واجب بشرط شیء یعنی به شرط جهریت یا نماز واجب بشرط لای از جهریت، یا بگوئید بشرط اخفات، اصل وجوب نماز ثابت است اقل است شک در اکثر است، برائت از اکثر جاری کند، یعنی بگوئید نماز لا بشرط واجب است نه بشرط جهر و نه بشرط اخفات. در مقام عمل هم مخیر است که نماز با جهر بخواند یا نماز با اخفات.^۲

چنانچه متأخرین قاطبه به **شیخ انصاری** اشکال می‌کنند اگر انتساب مطلب به ایشان درست باشد، این بیان ایشان صحیح نیست، در حقیقت یک خلطی واقع شده است بین آنجا که مأمور به ما شخصی است و افراد طولی ندارد و آنجا که مأمور به ما طبیعت و کلی ذوفراد است. اگر مأمور به ما شخصی بود مثل صورت اول افراد طولی و عرضی نداشت، بلکه یک نماز چهار رکعتی بر من واجب بود و امکان خواندن جهر و اخفات با هم وجود ندارد. اما فرض در صورت سوم این است که امر بر روی طبیعت رفته است و این طبیعت افراد طولی دارد، وظیفه شخصی من نماز ساعت ۱۲ نیست، وظیفه من نماز است از اول اذان ظهر تا اذان مغرب، لذا وقتی مأمور به طبیعت ذوفراد شد موافقت قطعی ممکن است یک نماز ساعت ۱۲ جهر و یک نماز ساعت ۱ اخفاتاً می‌خواند لذا علم اجمالی هست و علم اجمالی منجز است و احتیاط ممکن است لذا موافقت قطعی لازم است.

اینجا اقل و اکثر نیست که بگوئیم علم منحل می‌شود و اقل قطعاً واجب است که اصل نماز است و شک در قید زائد داریم، نخیر یقین به قیدیت داریم و می‌دانیم جهر یا مانع است و یا جزء است. لذا در این صورت چنانکه مشهور قائلند موافقت قطعی واجب است و باید احتیاط کند و مسأله داخل در اقل و اکثر نخواهد بود.

با ذکر این تنبیه، تنبیهات بحث اقل و اکثر تمام شد. آخرین مطلب باقیمانده در این بحث که بسیار مهم هم هست شرائط جریان اصول عملی است. ما تا الان سه اصل از اصول عملی را خوانده‌ایم اصل برائت، اصل تخییر و اصل اشتغال. قبل از بیان استصحاب یک خاتمه مطرح می‌کنند که شرائط جریان اصول عملی چیست؟ که خواهد آمد.

۲ - فرائد الأصول، ج ۲، ص: ۴۰۰: «الأمر الرابع لو دار الأمر بين كون شيء شرطاً أو مانعاً، أو بين كونه جزءاً أو كونه زيادة مبطله، ففي التخيير هنا؛ لأنه من دوران الأمر في ذلك الشيء بين الوجوب والتحريم. أو وجوب الاحتياط بتكرار العبادة و فعلها مرة مع ذلك الشيء و أخرى بدونه، وجهان [في المسألة]: مثاله: الجهر بالقراءة في ظهر الجمعة، حيث قيل بوجوبه و قيل بوجوب الإخفات و إبطال الجهر، و كالجهر بالبسملة في الركعتين الأخيرتين، و كندارك الحمد عند الشك فيه بعد الدخول في السورة.

فقد يرجح الأول: [التخيير و الدليل عليه] أما بناء على ما اخترناه: من أصالة البراءة مع الشك في الشرطيّة و الجزئيّة؛ فلأنّ المانع من إجراء البراءة عن اللزوم الغيري في كلّ من الفعل و الترك ليس إلّا لزوم المخالفة القطعيّة، و هي غير قاذحة؛ لأنها لا يتعلّق بالعمل؛ لأنّ واحداً من فعل ذلك الشيء و تركه ضروريّ مع العبادة، فلا يلزم من العمل بالأصل في كليهما معصية متيقّنة، كما كان يلزم في طرح المتباينين كالظهر و الجمعة. و بتقرير آخر: إذا أتى بالعبادة مع واحد منهما قبح العقاب من جهة اعتبار الآخر في الواقع لو كان معتبراً؛ لعدم الدليل عليه، و قبح المؤاخذه من دون بيان، فالأجزاء المعلومة ممّا يعلم كون تركها منشأ للعقاب، و أما هذا المردّد بين الفعل و الترك فلا يصحّ استناد العقاب إليه؛ لعدم العلم به، و تركهما جميعاً غير ممكن حتّى يقال: إنّ العقاب على تركهما معا ثابت، فلا وجه لنفيه عن كلّ منهما».